

دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس دهم، نقد منبع و فرم

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

ما در جلسه گذشته به هرمنوتیک و تفسیر کتاب مقدس پرداخته‌ایم و امروز نیز به بررسی مسائل مربوط به نقد تاریخی خواهیم پرداخت و گفتیم که هرمنوتیک هم به صورت منطقی و هم به صورت تاریخی از سه مرحله اصلی ارتباط عبور می‌کند که عبارتند از تمرکز بر نویسنده و مسائل تاریخی و مسائل پس‌زمینه‌ای که متن را تولید می‌کنند، سپس به رویکردهای متن محور که در آن معنا در متن یافت می‌شود، و در نهایت به رویکردهای خواننده محور که در آن خواننده مسئول اصلی معنا و متن و درک متن است. اما ما به نوعی به مرحله اول که رویکردهای تاریخی، نقد تاریخی است، پرداخته‌ایم. تحت این عنوان، گفتیم که نقد تاریخی نوعی، چتر است که در زیر آن تعدادی از انواع مطالعات مانند بررسی نویسنده و پیشینه تاریخی یک کتاب خوانندگان اصلی و شرایط آنها، ارجاعات تاریخی خاص در متن قرار می‌گیرد، اما ما همچنین می‌خواهیم سه رویکرد دیگر را که ذیل رویکردهای تاریخی قرار می‌گیرند و ذیل آنها قرار گرفته‌اند، در نظر بگیریم و شروع به بررسی آنها کنیم، و اولین مورد، نقد منبع است که در جلسه گذشته به طور خلاصه معرفی کردیم، و گفتیم که نقد منبع روشی است که تلاش می‌کند به پشت متن نفوذ کند و منابع مکتوب، اسنادی را که نویسندگان در تألیفات خود استفاده کرده‌اند، کشف کند، و ما به طور خاص به یک متن، لوقا فصل ۱، آیات ۱ تا ۴، نگاه کردیم، که در آن نویسنده به وضوح به منابع قبلی، تا حدی به منابع مکتوب، متکی است.

ما به نمونه‌هایی در عهد عتیق اشاره کردیم که در آنها راویان به منابع، منابع مکتوب، تکیه می‌کنند و حتی به صراحت به اتکای خود به آنها اشاره می‌کنند، حتی اگر آن منابع دیگر در دسترس نباشند. اما به همین دلیل نقد منبع به عنوان تلاشی برای کشف یا بازسازی منابع مکتوب احتمالی که در پس اسناد عهد جدید عتیق قرار دارند، به شکلی که ما در اختیار داریم، توسعه یافت و بنابراین فرض بر این است که نویسندگان کتاب مقدس به منابع تاریخی تکیه کرده‌اند و برای تألیف خود به منابع مکتوب مختلف متکی بوده‌اند. برای استفاده یا ارائه چند مثال از عهد عتیق و جدید در مورد نقد منبع و چگونگی توسعه و نحوه عملکرد آن، و سپس شاید برای بیان چند نکته از طریق ارزیابی این روش.

اول از همه، عهد عتیق، ما قبلاً کتاب تواریخ را بررسی و ذکر کرده‌ایم، به عنوان مثال، وقتی در مورد این واقعیت بحث کردیم که نویسندگان بعدی عهد عتیق گاهی اوقات نوشته‌ها و متون اولیه عهد عتیق را برمی‌دارند و آنها را دوباره تفسیر و برای خوانندگان خود دوباره مطرح می‌کنند. بنابراین، به نظر می‌رسد که اول و دوم تواریخ مطالبی از اول و دوم پادشاهان را به عنوان منبع می‌گیرند، اگرچه نویسنده دوباره از آن برای

اهداف خود استفاده می‌کند، اما به نظر می‌رسد اول و دوم پادشاهان منبعی هستند که نویسنده اول و دوم تواریخ برای نوشته خود از آن استفاده می‌کند. به عنوان مثال، وقتی مقایسه می‌کنید، از یک متن که بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد نیز استفاده می‌کنید، اما وقتی اول و دوم تواریخ و رابطه آن با سند یا کتاب دیگری، به ویژه اول تواریخ و فصل ۱۷، که از آیه ۱۰ شروع می‌شود را در نظر می‌گیرید، به شما اعلام می‌کنم که خداوند خانه‌ای برای شما خواهد ساخت.

وقتی روزهای تو به پایان برسد و به پدرانت ببیوندی، من یکی از پسران تو را جانشین تو خواهم کرد و سلطنت او را برقرار خواهم ساخت. او کسی است که خانه‌ای برای من خواهد ساخت و من تخت او را برای همیشه استوار خواهم کرد. من پدر او خواهم بود و او پسر من.

من هرگز محبتم را از او دریغ نخواهم کرد، همانطور که آن را از سلف تو دریغ کردم. من او را تا ابد بر خانه و سلطنت خود خواهم نشانم. تخت او تا ابد پایدار خواهد ماند.

و سپس آیه ۱۵ با این جمله به پایان می‌رسد که ناتان تمام کلمات این مکاشفه را به داوود گزارش داد. احتمالاً شما آن زبانی را که من از متن دیگری خواندم، یعنی دوم سموئیل فصل ۷، می‌شناسید، جایی که در دوم سموئیل ۷، ۱۴، و آیات قبل از آن، دوم سموئیل ۷، ۱۴، بخشی از عهدی است که خدا با داوود از طریق ناتان نبی می‌بندد. اما اگر به عقب برگردید و هر دو متن، دوم سموئیل ۷ و سپس اول تواریخ ۱۷ را با هم بخوانید، متوجه خواهید شد که کلمات در بسیاری از جاها عملاً یکسان و بسیار مشابه هستند، بنابراین، به احتمال زیاد یکی از کتاب‌ها به عنوان منبع دیگری عمل می‌کند.

نویسنده، یکی از نویسندگان، از دیگری به عنوان منبعی برای تألیف خود استفاده کرده است. اما ما دوباره این متن را بررسی خواهیم کرد تا نشان دهیم، و این به یکی از روش‌های دیگر که به عنوان نقد ویرایش شناخته می‌شود، مربوط می‌شود. با این حال، نویسندگان وقتی از منابع خود استفاده می‌کنند، آنها را برای اهداف و نیت خود به کار می‌برند، و این روشی است که بعداً در مورد آن بحث خواهیم کرد، نقد ویرایش، این سؤال را مطرح می‌کند که نویسنده چگونه منبع را به کار گرفته است؟ نویسنده تواریخ چگونه منابع خود را به کار گرفته و اکنون از آنها برای اهداف و نیت خود استفاده کرده است؟ اما نکته اینجا این است که نشان دهیم به دلیل شباهت کلمات و حتی محتوا، بدیهی است که نویسندگان کتاب مقدس منابع قبلی، حتی منابع کتاب مقدس قبلی را در تألیف خود به کار گرفته‌اند و از آنها استفاده می‌کنند.

شاید نمونه کلاسیک در مطالعات عهد عتیق از روایت خلقت در فصل‌های ۱ و ۲ کتاب پیدایش باشد، و در واقع می‌توان آن را به کل اسفار پنج‌گانه، پنج کتاب اول عهد عتیق، تعمیم داد. با این حال، اگر بخواهیم فقط بر یک جنبه از پنج کتاب اول عهد عتیق تمرکز کنیم، پیدایش ۱ و ۲ روایتی از دو روایت خلقت متفاوت، دو داستان خلقت متفاوت است، و نکته جالب این است که پشت سر هم دو داستان خواهید داشت که بسیار مشابه هستند، اما تفاوت‌های متمایزی را نیز آشکار می‌کنند. به عنوان مثال، در فصل‌های ۱ و ۲، برخی از محققان به تفاوت در سبک یا تفاوت در ترتیب در نحوه ثبت بخش‌های مختلف خلقت اشاره کرده‌اند.

آنها همچنین به نام‌های مختلفی که برای خدا در فصل‌های ۱ و ۲ استفاده شده است، اشاره کرده‌اند و به همین دلیل، در اوایل دوران اوج نقد منابع، و هنوز هم گاهی اوقات این روند را مشاهده می‌کنید، محققان عهد عتیق متقاعد شده‌اند که می‌توانند دو منبع جداگانه را در پشت پیدایش ۱ و ۲ در روایت‌های مختلف روایت خلقت جدا کنند، و سپس نویسنده‌ای بعدی این دو منبع را گرفته و اکنون آنها را در روایت خود کنار هم قرار می‌دهد. باز هم، این بینش در کل تورات گسترش یافته است. ممکن است در مورد نظریه معروف JEPD می‌دهد. شنیده باشید.

حروفی هستند که برای نامگذاری چهار منبع جداگانه که در کل اسفار پنجگانه وجود D، P، E، J آن حروف، نام کوچک یهوه است، و احتمالاً نویسنده‌ای وجود داشته که J دارند، در نظر گرفته شده‌اند، و برای مثال به عنوان مثال، نمایانگر D، به ویژه با استفاده از نام یهوه، منبعی را از دیدگاه خاصی نوشته است، و حرف دیدگاه تثنیه است، یعنی کسی که از دیدگاه کتاب تثنیه نوشته، بخش‌هایی از اسفار پنجگانه را نوشته است، بنابراین نکته این است که از نظر تاریخی، شما چهار منبع جداگانه دارید که توسط نویسندگان نوشته شده‌اند، که مثلاً دیدگاه P، نامگذاری کرده‌اند P و سپس منبع D، منبع E، J و باز هم، محققان آنها را منبع کاهنان را بیان می‌کند، و محققان متقاعد شده‌اند که می‌توانند چهار منبع جداگانه را جدا کنند، و حتی پا را فراتر گذاشته‌اند، و آنها را تاریخ‌گذاری کرده‌اند و حتی زمینه‌ای برای ترکیب اولیه این منابع فراهم کرده‌اند، اما اکنون، خیلی بعد، نویسنده‌ای این چهار منبع جداگانه را گرفته و آنها را در قالب نهایی که ما آن را تورات می‌نامیم، به هم جوش داده است. هدف من این نیست، اگرچه لزوماً با این موافق نیستم، هدف من ارزیابی این موضوع نیست، اما بدیهی است که می‌توانید برخی از سؤالاتی را که ممکن است پیش بیاید، ببینید، یعنی اینکه با چه معیارهایی منابع را جدا می‌کنیم، و جالب اینجاست که برخی از معیارهایی که محققان قبلی برای جدا کردن منابع استفاده می‌کنند، توسط دیگران برای نشان دادن وحدت متن استفاده می‌شود.

همچنین، گاهی اوقات به نظر من بازسازی یک تاریخ فرضی و یک جامعه یا موقعیت فرضی که باعث ایجاد منبع شده و غیره و غیره، در مرز حدس و گمان است، بنابراین هدف اصلی من فقط نشان دادن چگونگی استفاده از نقد منبع در تلاش برای جداسازی منابع مکتوب زیربنایی است که نویسنده بعدی اکنون آنها را انتخاب کرده است. باز هم، گاهی اوقات در کتابی مانند تواریخ و پادشاهان و سموئیل، به نظر می‌رسد رابطه مشخصی بین اسناد وجود دارد. به نظر می‌رسد یکی به عنوان منبع دیگری عمل کرده است.

JEPRD با این حال، وقتی صحبت از اسفار پنجگانه می‌شود، این بیشتر فرضی است. هیچ کس به وجود دسترسی ندارد، برخلاف این واقعیت که ما پادشاهان اول و دوم، و سموئیل و تواریخ داریم، یا اشاراتی در پادشاهان نویسنده داریم که صریحاً به وقایع نامه پادشاه یهودا یا چیزی شبیه به آن استناد می‌کنند. اما نقد منبع در تحقیقات عهد عتیق در جداسازی، تجزیه و تحلیل و بازسازی منابع اساسی متن عهد عتیق نقش داشته است.

همچنین می‌توانید ببینید که هر چقدر هم که این روش ارزشمند باشد، نقد منبع جای خود را به روشی که کمی قبل‌تر به آن اشاره کردیم، یعنی نقد ویرایشی، داده است که بیشتر بر بازسازی منابع تمرکز ندارد، بلکه بر این واقعیت تمرکز دارد که ما باید با متن به همان شکلی که در اختیار داریم برخورد کنیم. آنچه ما داریم کل تورات است و بنابراین در نهایت باید با آن متن برخورد کرد، نه صرفاً با منابع فرضی که می‌توان آنها را جدا یا تحلیل کرد و به نظر می‌رسد اکنون در ترکیب نهایی گنجانده شده‌اند. در عهد جدید، نمونه کلاسیک نقد منبع احتمالاً اناجیل هم‌نوا، سه انجیل اول، متی، مرقس و لوقا است.

و دلیل آن بسیار شبیه به وضعیت پادشاهان و تواریخ و سموئیل است. به طور خاص سه انجیل اول، اگرچه یوحنا در برخی از مطالب موجود در آن، کلمات و زبانی که استفاده می‌شود بسیار متفاوت است، اما به نظر می‌رسد سه انجیل اول، متی، مرقس و لوقا، نوعی رابطه بین این سه را نشان می‌دهند، هرچند که ما آن را توضیح می‌دهیم. بنابراین وقتی به متی، مرقس و لوقا نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید که نه تنها از نظر محتوا شباهت‌هایی در وقایع زندگی مسیح که ثبت شده‌اند و گفته‌ها و آموزه‌های عیسی وجود دارد، بلکه آنها تقریباً، به ترتیب مشابهی، گاهی اوقات به ترتیب یکسان، رخ می‌دهند، بلکه فراتر از آن، وقتی شروع به مقایسه متی، مرقس و لوقا می‌کنید، کلمات تقریباً در بعضی جاها یکسان هستند و تا حدی که اگر هر یک از دانشجویان من مقالات، تحقیقات و نوشته‌هایی ارائه دهند که از نظر ترتیب و کلمات به همان اندازه انجیل‌های هم‌نوا باشند، من به نوعی همکاری و نوعی اقتباس مشکوک می‌شوم که یکی از دانشجویان باید از دیگری قرض گرفته باشد، یا شاید هر دو از یک سند مشابه یا یک مقاله تحقیقاتی مشابه قبلی قرض گرفته باشند.

فقط یک مثال برایتان می‌زنم، و انجیل‌های هم‌نوا پر از این موارد هستند، در متی فصل ۳ و ۷ و ۹، متی از متی فصل ۳ و لوقا فصل ۳ را نیز با هم مقایسه خواهیم کرد. در متی فصل ۳ و آیات ۷، می‌خواهم آیات ۷ تا ۱۰ را بخوانم. متی ۳، ۷ تا ۱۰، اما وقتی بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که به سوی او می‌آیند، به جایی ۱۰ که او بود، آمدند، او، یعنی عیسی، به آنها گفت: ای افعی‌زادگان، چه کسی شما را از غضب آینده آگاه کرد؟ ثمره‌ای شایسته توبه بیاورید و فکر نکنید که می‌توانید با خود بگویید که ما ابراهیم را به عنوان پدر خود داریم.

به شما می‌گویم که خدا می‌تواند از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزد. تیشه از قبل بر ریشه درختان است و هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد. حال به لوقا فصل ۳ و ۷ تا ۹ گوش دهید. یحیی به جمعیتی که برای تعمید گرفتن نزد او می‌آمدند، گفت: ای افعی‌زادگان، چه کسی شما را از غضب آینده برحذر داشت؟ ثمره‌ای شایسته توبه بیاورید و گمان نکنید که می‌توانید با خود بگویید، ما ابراهیم را به عنوان پدر خود داریم.

به شما می‌گویم که خدا می‌تواند از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزد. تیشه از قبل بر ریشه درختان است و هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد. در هر دو مورد، یحیی تعمید دهنده را دارید، فکر می‌کنم گفتم عیسی به همراه متی، اما در هر دو مورد، یحیی تعمید دهنده را دارید که با فریسیان صحبت می‌کند، و توجه داشته باشید که با فرض اینکه ترجمه انگلیسی که من الان خواندم متن یونانی را در هر دو مورد به تصویر می‌کشد، توجه داشته باشید که کلمات یکسان بودند، نه تنها در کلمات نقل شده، بلکه حتی در برخی از خود روایت.

حالا وقتی محققان چیزی شبیه به این را خوانده‌اند، این سوال مطرح می‌شود که چگونه می‌توانیم آن را توضیح دهیم؟ چگونه می‌توانیم شباهت‌های بین متی، مرقس و لوقا را توضیح دهیم؟ باز هم، یوحنا بسیار متفاوت است، اما متی، مرقس و لوقا، چگونه می‌توانیم تفاوت‌ها را توضیح دهیم؟ باز هم، نه با این واقعیت که آنها فقط وقایع یکسانی را ثبت می‌کنند و گاهی اوقات به یک ترتیب، بلکه با کلمات تقریباً یکسان. این چگونه قرار است توضیح داده شود؟ خب، اکثر دانشجویان عهد جدید سعی کرده‌اند به دلیل نوعی رابطه، توضیح دهند که یا، به عنوان مثال، یک توضیح این است که متی، مرقس و لوقا احتمالاً به یک منبع یا حتی شاید یک سنت شفاهی دسترسی داشته‌اند. یعنی هر سه آنها به یک مجموعه اطلاعات که به آنها منتقل شده است، تکیه می‌کنند.

این یک احتمال است. با این حال، این واقعیت که عبارت‌بندی بسیار نزدیک است، محققان را بر آن داشته است که بین این سه رابطه ادبی قائل شوند. گاهی اوقات چند جلسه پیش در مورد دیدگاه بنیادی الهام صحبت می‌کردیم.

برخی می‌گویند به این دلیل است که هر سه به طور مشابه نوشته شده‌اند. مشکل این است که این موضوع برخی از تفاوت‌هایی را که بین متی، مرقس و لوقا یافت می‌شود، در نظر نمی‌گیرد. پس چگونه این را توضیح دهیم؟ رایج‌ترین دیدگاه، دیدگاهی است که به منبع اصلی توجه دارد.

یعنی اینکه یکی از انجیل‌های هم‌نوا، متی، مرقس یا لوقا، به عنوان منبع دو انجیل دیگر عمل کرده است. یعنی دو نفر از نویسندگان انجیل از دیگری اقتباس می‌کنند. و این باعث ایجاد تعدادی نظریه شده است که قصد ندارم زیاد به جزئیات آنها بپردازم.

اما یک مورد بسیار رایج در اوایل، که هنوز هم، فکر می‌کنم به آگوستین برمی‌گردد، و هنوز هم توسط برخی امروزه مورد بحث است، این است که ابتدا انجیل متی نوشته شده است. و اینکه لوقا و مرقس سپس از متی اقتباس کرده و از متی به عنوان منبع خود استفاده کرده‌اند. بدیهی است که به خصوص لوقا مطالب زیادی دارد که در متی نیست، و مرقس مطالب کمی دارد که در متی نیست.

و لوقا مطالب زیادی دارد که در مرقس پیدا نمی‌کنید. بنابراین بدیهی است که لوقا اطلاعاتی اضافه کرده است. اگر به فصل ۱، ۱-۴ برگردید، جایی که او از روایت‌های شاهدان عینی و سایر اسناد آگاه است، لوقا بدیهی است که برخی از مطالب خود را که در متی یا مرقس نیست، در آن گنجانده است.

اما این یک توضیح بسیار رایج بود. متی ابتدا نوشت، مرقس و لوقا از متی استفاده کردند. و برخی نظریه‌های دیگر نیز وجود داشته است.

اما چیزی که می‌خواهم به طور خلاصه روی آن تمرکز کنم، رایج‌ترین توضیحی است که احتمالاً اکثر محققان و دانشجویان عهد جدید به آن اعتقاد دارند، چیزی است که به عنوان اولویت مرقس شناخته می‌شود. به این معنی که انجیل مرقس اولین انجیلی بوده که نوشته شده است، و متی و لوقا هر دو مستقل از یکدیگر از مرقس استفاده کرده‌اند. بنابراین ما نباید متی و لوقا را در کنار هم تصور کنیم که هر دو از مرقس استفاده می‌کنند، اما متی و لوقا مستقل از یکدیگر، یک نسخه از مرقس را در اختیار داشتند و از آن انجیل به عنوان مبنای انجیل خود استفاده می‌کردند.

باز هم، متی و لوقا اطلاعات زیادی را ارائه می‌دهند که در مرقس نیست. متی تمثیل‌های زیادی دارد که در هیچ کجای مرقس پیدا نمی‌کنید. لوقا تعداد زیادی تمثیل دارد که در مرقس یا متی پیدا نمی‌کنید.

هم متی و هم لوقا موعظه بالای کوه را دارند. شما چنین چیزی را در هیچ کجای انجیل مرقس پیدا نمی‌کنید. بنابراین، این نظریه وجود دارد که متی و لوقا هر دو از انجیل مرقس استفاده کرده‌اند، اما مطالب دیگری را نیز شامل شده‌اند که طبق گفته لوقا، ممکن است از اسناد و منابع مکتوب دیگر و احتمالاً از شهادت شاهدان عینی نیز آمده باشد.

و اگر نویسندگی متی، متی، شاگرد عیسی باشد، بدون شک متی خود بسیاری از این وقایع را دیده و شاهد آنها بوده است. بنابراین، اکثر مردم موافقند که ابتدا انجیل مرقس نوشته شده است و متی و لوقا از انجیل مرقس استفاده کرده‌اند. یکی از دلایل این امر این است که وقتی این سه انجیل را با هم مقایسه می‌کنید، بیشتر انجیل مرقس، تقریباً همه‌ی آن، هم در متی و هم در لوقا آمده است.

در حالی که اگر فرض کنید متی ابتدا نوشته شده است، مرقس در نهایت مطالب زیادی را از متی حذف می‌کند، زیرا متی کمی طولانی‌تر است و مطالب بسیار بیشتری را شامل می‌شود. بنابراین، اگر مرقس ابتدا نوشته شده باشد و مرقس از متی یا لوقا استفاده کرده باشد، پس باید مطالب زیادی را از قلم انداخته باشد. اما اگر مرقس ابتدا نوشته شده باشد، منطقی است که بیشتر مرقس، نه همه آن، بلکه بیشتر آن، در متی و لوقا آمده باشد.

و این یکی از استدلال‌هایی است که برای اولویت مرقس مطرح می‌شود. چند استدلال دیگر این است که متی و لوقا، گاهی اوقات، روان‌تر از مرقس به نظر می‌رسند. در حالی که مرقس ممکن است از نظر دستور زبان یا نحوه‌ی ثبت مطالب کمی کوتاه‌تر یا ناهموارتر باشد، متی و لوقا روان‌تر به نظر می‌رسند و پیشنهاد این است که به احتمال زیاد متی و لوقا جاهایی از مرقس را که فکر می‌کردند ناهموار است، هموارتر می‌کردند.

یا گاهی اوقات به نظر می‌رسد که متی و لوقا ممکن است از نظر الهیاتی واضح‌تر باشند. یعنی، در برخی زمینه‌ها که مرقس ممکن است چیزی بگوید که از نظر الهیاتی ممکن است اشتباه فهمیده شود، مانند الوهیت مسیح یا چیزی شبیه به آن، یعنی شخص مسیح. به نظر می‌رسد متی و لوقا این موضوع را هموار می‌کنند.

متی و لوقا تقریباً هرگز، وقتی هر دو به مرقس اشاره می‌کنند، یا وقتی هر دو در موازات مرقس هستند، به نظر نمی‌رسد که از آن منحرف شوند، یا در نحوه اشاره به مرقس از یکدیگر منحرف شوند. بنابراین، باز هم هدف من بحث و جدل نیست، بلکه صرفاً نشان دادن این است که چرا برخی از محققان چنین فکری می‌کنند، و آنچه که دوباره به عنوان رایج‌ترین دیدگاه در مورد رابطه بین متی، مرقس و لوقا ظهور کرده است دیدگاهی مبتنی بر نقد منبع است که مرقس را به عنوان منبع اصلی مطرح می‌کند. مرقس اولین انجیل نوشته شده بود و به عنوان منبعی برای متی و لوقا عمل می‌کرد.

در آن صورت، متی و لوقا به انجیل مرقس دسترسی داشتند و از بیشتر انجیل مرقس در نگارش انجیل‌های خود استفاده می‌کردند. باز هم، هر دوی آنها از طریق روایت‌های شاهدان عینی به مطالب و منابع دیگری دسترسی داشتند. و باز هم، طبق روایات، انجیل متی در واقع توسط متی، شاگرد عیسی، نوشته شده است.

و فقط یک نکته مهم دیگر، عناوینی که به انجیل داده شده است، انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، در اصل بخشی از اسناد نبودند. این عناوین بعداً توسط کلیسا به عنوان تلاشی برای شناسایی نویسندگان آن انجیل اضافه شدند. و اگر این عناوین قابل اعتماد باشند، و من فکر می‌کنم شما می‌توانید به خوبی ثابت کنید که هستند، اگر این عناوین قابل اعتماد باشند، پس بدون شک متی از تجربه عینی خود از زندگی و آموزه‌های عیسی بهره برده است.

اما بدون شک آنها به مطالب دیگری نیز دسترسی داشتند که آنها را نیز در آن می‌گنجاندند. نکته جالب دیگری که باید بگویم، فقط برای تکمیل تصویر به طوری که اگر این اصطلاحات را ببینید، می‌دانید که چه کاری انجام اشاره می‌کنند. اساساً منظور، Q منبع، Q می‌دهد، این است که اغلب دانشجویان عهد جدید را می‌بینید که به حرف اول کلمه آلمانی منبع است و کلمه‌ای است که برای توصیف و اشاره به مطالبی که متی Q این است که و لوقا مشترک دارند استفاده می‌شود، اما در مرقس پیدا نمی‌کنید.

مثلاً، هم متی و هم لوقا روایتی از تولد عیسی دارند، اما شما آن را در هیچ کجای مرقس پیدا نمی‌کنید. مرقس مستقیماً به یحیی تعمید دهنده و اوایل خدمت عیسی می‌پردازد. اما هم متی و هم لوقا روایتی از تولد و دوران کودکی بسیار اولیه مسیح دارند.

لوقا کمی بیشتر از متی درباره دوران کودکی عیسی مسیح صحبت می‌کند. هم متی و هم لوقا روایتی از موعظه بالای کوه دارند، اما مرقس چنین روایتی ندارد.

و گاهی اوقات آن مطالب دوباره از نظر کلمات بسیار به هم نزدیک هستند، به طوری که بسیاری از محققان نامیده‌اند. بنابراین Q عهد جدید فکر می‌کنند که متی و لوقا به منبع دیگری نیز دسترسی داشته‌اند که آن را متی و لوقا از مرقس استفاده می‌کنند، اما طبق این دیدگاه، به سند دیگری نیز دسترسی داشته‌اند. برخی می‌گویند این یک سند است، برخی دیگر می‌گویند ما نمی‌دانیم که آیا این یک سند بوده است یا خیر، اما نشان‌دهنده مطالبی است که متی و لوقا دارند، مانند موعظه بالای کوه، اما در مرقس پیدا Q همچنان حرف یک منبع فرضی‌تر است که آنها فکر می‌کنند متی و لوقا به آن دسترسی داشته‌اند Q نمی‌شود. بنابراین

اما بر اساس همه این موارد، اکثر افراد به این نتیجه می‌رسند که انجیل مرقس اولین انجیل نوشته شده بوده و هر چه که، Q سپس متی و لوقا از آن استفاده کرده‌اند، اما مطالب دیگری نیز وجود دارد، شاید این انجیل باشد، چه یک سند خاص باشد یا مجموعه‌ای از آموزه‌ها و اطلاعاتی که هم متی و هم لوقا به آن دسترسی داشته‌اند و سپس از آن در آموزه‌های خود استفاده کرده‌اند. باز هم، گاهی اوقات محققان با پیشنهاد و موقعیتی Q را خلق کرده و موقعیتی که حتی از نظر جغرافیایی از کجا آمده و الهیات Q جامعه‌ای که انجیل که به آن پرداخته است، کمی خلاقیت به خرج می‌دهند، که این خود باعث ایجاد گمانه‌زنی‌های زیادی می‌شود. یک سند واقعی بوده است یا خیر، بنابراین گاهی اوقات این نوع چیزها می‌توانند Q ما حتی مطمئن نیستیم که شایع یا کمی منحرف شوند.

اما همانطور که توضیح دادم، به نظر می‌رسد انجیل‌های هم‌نوا نقطه شروع اصلی و نقطه ورود نقد منبع به عهد جدید بوده‌اند. و این باز هم به دلیل شباهت‌های بین انجیل‌های هم‌نوا است که نیاز به توضیح داشت و اکثر مردم متقاعد شده‌اند که یک رابطه ادبی وجود دارد. یکی از آنها منبع بقیه را فراهم کرده است.

، و باز هم، نظر رایج این است که انجیل مرقس ابتدا نوشته شده و منبع سایر انجیل‌ها بوده است. با این حال نقد منبع در واقع فراتر از انجیل هم‌نوا گسترش یافته است. اگرچه گاهی اوقات وقتی به بررسی عهد عتیق و عهد جدید می‌پردازیم، ممکن است این تصور به شما دست دهد که تنها جایی که چنین امکانی وجود دارد. انجیل‌های هم‌نوا هستند.

، من تعدادی مقاله در مورد نقد منابع خوانده‌ام که در مورد نقد منابع خارج از انجیل‌های هم‌نوا، یعنی متی مرقس و لوقا صحبتی نکرده‌اند. اما برخی دیگر طیف وسیع‌تری را بررسی کرده‌اند و اظهار داشته‌اند که سایر

نویسندگان عهد جدید ممکن است به منابع متکی باشند. به عنوان مثال، برخی در رساله‌های پولس اظهار داشته‌اند که گاهی اوقات او ممکن است از منابع یا مطالب از پیش موجود نیز استفاده کند.

دو نمونه از برجسته‌ترین و شناخته‌شده‌ترین نمونه‌ها، هرچند مورد بحث هستند، در دو نامه پولس آمده‌اند. یکی از آنها کولسیان و دیگری فیلیپیان. من شاید رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین را از فیلیپیان فصل دوم بخوانم اما فیلیپیان فصل دوم، درست در وسط فصل، شامل این سرود معروف مسیح است که در آن پولس می‌گوید: «او که در ذات خود خدا بود، برابری با خدا را چیزی برای غنیمت نشمرد، بلکه خود را هیچ دانست، ذات یک بنده را پذیرفت، به شباهت انسان درآمد و در ظاهر یک انسان یافت شد، خود را فروتن کرد و مطیع مرگ، حتی مرگ بر روی صلیب شد.»

بنابراین، خدا او را به بالاترین مقام رساند و نامی برتر از هر نامی به او بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی در آسمان، بر زمین و زیر زمین خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح خداوند است برای جلال خدای پدر. حال جالب است که حتی در ترجمه انگلیسی که من به آن نگاه می‌کنم، و همه ترجمه‌های انگلیسی این کار را نمی‌کنند، اما ترجمه انگلیسی که من به آن نگاه می‌کنم، این آیات را به نوعی شاعرانه، به شکل منظوم تنظیم می‌کند. و برخی شاید این واقعیت را منعکس می‌کنند که برخی فکر می‌کنند پولس ممکن است از یک سرود از پیش موجود نقل قول کند.

حالا بحثی وجود دارد، برخی معتقدند که نه، پولس خودش این را نوشته است، اما برخی دیگر فکر می‌کنند که او ممکن است از سرودی که قبلاً در کلیسای اولیه رواج داشته و مورد استفاده قرار می‌گرفته، استفاده کرده باشد. متن دیگر، متن کلاسیک دیگر، کولسیان ۱: ۱۵ تا ۲۰ است که من الان آن را نمی‌خوانم، اما سرود مسیح معروف دیگری که برخی حدس می‌زنند ممکن است سرودی اولیه باشد که خود پولس از آن نقل قول می‌کند باز هم، سرودی که توسط کلیسا مورد استفاده قرار گرفته و در کلیسای اولیه رواج داشته است، و اکنون پولس از آن به عنوان منبعی برای سرود خود استفاده می‌کند.

باز هم، تشخیص این موضوع دشوار است و محققان در مورد اینکه آیا واقعاً چنین است یا خیر، بحث می‌کنند. منبع احتمالی دیگر، نمونه دیگری از یک مسئله مهم در عهد جدید، رابطه بین دوم پطرس و یهودا است. وقتی دوم پطرس و یهودا را می‌خوانید، مشخص می‌شود که آنها حاوی مطالبی بسیار مشابه هستند تقریباً به همان اندازه که متی، مرقس و لوقا هم از نظر ترتیب و محتوا و هم از نظر جمله‌بندی مشابه هستند.

بنابراین بحث‌هایی در مورد رابطه‌ی احتمالی، مثلاً بین رساله‌ی دوم پطرس و یهودا، وجود داشته است. یک نظریه‌ی رایج این است که ابتدا کتاب یهودا نوشته شده و نویسنده‌ی رساله‌ی دوم پطرس سپس از مطالب موجود در کتاب یهودا در نگارش خود استفاده کرده، اما مطالب دیگری را نیز گنجانده است. باز هم، اکثر افراد فکر می‌کنند که دلیل این امر این است که بیشتر یهودا در رساله‌ی دوم پطرس گنجانده شده و در آن گنجانده شده است، بنابراین آنها فکر می‌کنند که احتمال اینکه رساله‌ی دوم پطرس از کتاب یهودا استفاده کند و تقریباً تمام آن را در آن بگنجانند، بیشتر از آن است که یهودا از رساله‌ی دوم پطرس استفاده کند و بسیاری از آن را حذف کند.

بنابراین نقد منبع فراتر از صرفاً هم‌نواها است، اما محققان دیگر احتمال وجود منابع مکتوب، منابع پشت سایر بخش‌های متن عهد جدید را بررسی کرده‌اند. یک مثال نهایی در عهد جدید که ممکن است برای نقد منبع تا آنجا که توانایی آن در آشکار کردن بینش تفسیری مفید باشد، یکی از دشوارترین متون عهد جدید است، به نظر من، و باز هم هدف من تلاش برای حل آن یا ارائه توضیحی مفصل نیست، اما متن معروف در اول پطرس فصل ۳، در انتهای فصل ۳، که از آیه ۱۸ شروع می‌شود، در آن تنها تعداد کمی از مردم، در مجموع هشت نفر، از طریق آب نجات یافتند. و من همین جا متوقف می‌شوم، اما این متن باعث شده است که تعدادی از دانشجویان عهد جدید در تلاش برای توضیح آنچه اتفاق می‌افتد و دقیقاً کاری که مسیح انجام می‌دهد، مو از تنشان بیرون کنند.

یکی از توضیحاتی که داده شده این است که نویسنده رساله اول پطرس از داستان، آثار آخرالزمانی، آثار آخرالزمانی مانند مکاشفه و دانیال، و به ویژه یک اثر آخرالزمانی که به نظر می‌رسد به خوبی شناخته شده است، هرچند در کتاب مقدس نیامده است، استفاده می‌کند. باز هم یک اثر آخرالزمانی به عنوان یک رؤیا روایتی از رؤیای کسی، کسی که به آسمان صعود می‌کند و رؤیاهای آسمانی و پیش‌بینی‌های آینده و غیره را با زبانی بسیار نمادین می‌بیند، شناخته می‌شود. یکی از آخرالزمان‌های شناخته شده که در عهد عتیق یا جدید نیست، کتاب اول خون بود و در ادبیات خون، اشارات متعددی به داستان پیدایش فصل ۶، داستان سیل وجود دارد که با توصیف فرود آمدن پسران انسان و همزیستی آنها با دختران انسان، آمدن پسران خدا و همزیستی آنها با دختران انسان آغاز می‌شود. در کتاب اول خون، این به عنوان اشاره‌ای به موجودات فرشته‌ای که جایگاه اقتدار خود را ترک کردند، درک می‌شود و اکنون آنها به دلیل کاری که موجودات فرشته‌ای در پیدایش فصل ۶، در روزگار نوح انجام دادند، به عنوان موجوداتی که در تاریکی زندانی شده‌اند و در انتظار روز داوری هستند، به تصویر کشیده می‌شوند.

و برخی می‌گویند که این منبع یا پس‌زمینه‌ای برای آنچه در این متن از باب ۳ کتاب اول پطرس می‌خوانیم، است و برخی می‌گویند که پطرس به باب ۳ کتاب اول خنوخ و روایت و تفسیر او از داستان پیدایش ۶ دسترسی داشته است. بنابراین، از نظر تفسیری، این بدان معناست که ما نباید خیلی نگران آنچه در این متن به معنای واقعی کلمه اتفاق می‌افتد و محل وقوع همه این اتفاقات باشیم، اما طبق این توضیح، پطرس ممکن است فقط از یک روایت یا داستان آخرالزمانی رایج برای نشان دادن پیروزی عیسی بر قدرت‌های شر استفاده کند. باز هم، هدف من در این مرحله قضاوت در مورد آن تفسیر نیست، بلکه صرفاً ارائه مثالی از چگونگی تأثیر نقد منبع بر نحوه خواندن متن و نشان دادن چگونگی تأثیر نقد منبع، حتی در عهد جدید، فراتر از انجیل‌های هم‌نوا است. باز هم، دو مشاهده از طریق ارزیابی

یکی از مواردی که قبلاً به آن اشاره کردم، شماره یک، یکی از خطراتی که فکر می‌کنم در نقد منبع وجود دارد، حداقل به روشی که برخی از مفسران از آن استفاده می‌کنند، این است که گاهی اوقات این رویکرد می‌تواند حدسی باشد، به خصوص وقتی که منبع را در دسترس نداریم، به خصوص وقتی که سعی در بازسازی آن داریم. ممکن است در نوشته‌هایی مانند انجیل‌های هم‌نوا کمی آسان‌تر باشد، اگرچه حتی در آنجا نیز باید در مورد اهمیت دادن بیش از حد به هر نظریه‌ای در مورد رابطه محتاط باشیم، اما به نظر می‌رسد که یکی از انجیل‌ها به عنوان منبعی برای دیگری عمل کرده است. اما از سوی دیگر، در مواقعی که منبع را در دسترس نداریم، گاهی اوقات می‌تواند حدسی باشد که بگوییم نویسندگانی از منبعی استفاده کرده و این یا آن تغییر را ایجاد کرده است، یا حتی به جزئیات بپردازیم که آن منبع ممکن است از کجا آمده باشد، تاریخ، مکان و الهیات آن منبع چیست.

و این به دومین مشاهده‌ی من مربوط می‌شود. در نهایت، ما هنوز باید با متنی که داریم، سر و کار داشته باشیم. حتی اگر نویسندگان عهد جدید و عهد عتیق به منابع قبلی متکی بوده‌اند، که بوده‌اند، و هر چقدر هم که درک و بازسازی آن منابع به ما در درک آنچه اتفاق می‌افتد کمک کند، مانند آنچه که فکر می‌کنم متن اول پطرس ۳ نمونه‌ی خوبی از آن است، در عین حال ما هنوز باید با یک متن نهایی سر و کار داشته باشیم.

نویسندگانی آن منابع را گرفته و در قالب متنی برای بیان اهداف خود قرار داده است. این موضوع ما را به نقد دیگری که قبلاً به آن اشاره کردم، یعنی نقد ویرایش، می‌رساند که بیشتر بر محصول نهایی و متن و کاری که نویسندگان در گردآوری آن انجام داده است، تمرکز می‌کند. بنابراین گاهی اوقات نقد منبع می‌تواند کمک بزرگی در شناسایی منابعی باشد که ممکن است در تألیف خود نویسندگان نقش داشته باشند و درک چگونگی استفاده نویسندگان از آنها.

اما از سوی دیگر، باید از گمانه‌زنی اجتناب کنیم و در نهایت باید بر متن به همان شکلی که هست تمرکز کنیم. حال، نقد منبع از نظر تاریخی، به ویژه در مطالعات عهد جدید، اما از نظر تاریخی و منطقی، نقد منبع در آن زمان به نوعی جای خود را به ظهور شکل دیگری از نقد به نام نقد شکلی داد یا زمینه را برای ظهور آن فراهم کرد. اساساً، نقد شکلی مانند نقد منبع، تلاشی است، حداقل تا حدی تلاشی برای پشت سر گذاشتن سند کتبی عهد جدید و عهد عتیق، برای بازیابی و کشف اشکال فردی، به ویژه اشکال شفاهی، که به ترکیب نهایی راه یافته‌اند.

بنابراین، کاری که نقد فرم اغلب انجام می‌دهد، بررسی اسناد و جداسازی فرم‌ها و تلاش برای ردیابی تاریخ شفاهی آنهاست. این فرم چگونه و کجا توسعه یافته است؟ با نگاه به واحدهای منفرد در متن، فرم‌های منفرد. با توجه به آنچه پیدا می‌کنم، آیا می‌توانم زمینه آن فرم و نحوه توسعه آن فرم را که اکنون منجر به آنچه در متن عهد عتیق و جدید می‌بینم، می‌شود، تعیین کنم؟

بنابراین می‌بینید که نقد فرم اغلب جنبه‌های مختلفی دارد. می‌تواند فرم‌های منفرد در متن، واحدهای منفرد و فرم و شکل و عملکرد آنها را مطالعه کند، اما همچنین می‌تواند محیط اصلی آن فرم و سنت شفاهی آن و توسعه آن را تا زمانی که در متن گنجانده شده است، مطالعه کند. به همین دلیل است که می‌گویم نقد فرم از برخی جهات یک تلاش تاریخی نیز هست، زیرا اغلب سعی می‌کند دوره شفاهی انتقال فرم را تا زمانی که در متن مکتوب گنجانده شده است، کشف کند.

همانطور که خواهیم دید، به نظر من، احتمالاً پربارترین جنبه نقد شکلی، جداسازی، نه جداسازی، بلکه شناسایی واحدها و شکل‌های منفرد درون متن و چپستی و نحوه عملکرد آنها و چگونگی ایجاد تفاوت در تفسیر است. اما اجازه دهید دوباره چند مثال از عهد عتیق و جدید در مورد نقد شکلی و نحوه عملکرد آن ارائه دهم و باز هم، هدف من همیشه این نیست که لزوماً بگویم با این مثال‌ها موافقم یا آنها را ارزیابی کنم، بلکه فقط می‌خواهم نشان دهم که چگونه نقد منبع یا نقد شکلی می‌تواند مؤثر باشد.

در عهد عتیق، نقد فرم به طور برجسته در مزامیر توسعه یافت، جایی که یک محقق مجله به نام هرمان گانکل توانست فرم‌های خاصی از مزامیر را شناسایی و آنها را طبقه‌بندی کند و در مورد محیط و عملکرد آنها و مواردی از این قبیل بحث کند. یک رویکرد رایج برای نقد فرم در عهد عتیق، و در واقع تعدادی تفسیر جالب و گاهی مفید به نام «فرم‌های ادبیات عهد عتیق» وجود دارد که از رویکردی برای شناسایی چهار ویژگی یک

فرم پیروی می‌کنند. یعنی، با نگاه به ساختار فرم، نحوه کنار هم قرار گرفتن آن و نحوه ساختار آن، سپس با نگاه به ژانر، نوع برجسب‌گذاری فرم، با چه چیزی سر و کار داریم، این چه نوع فرمی است؟ سپس با نگاه به محیط احتمالی فرم، چه محیطی باعث ایجاد فرمی مانند این شده است؟ و ما در یک لحظه مثالی خواهیم زد.

و سپس هدف، عملکرد یا هدف این فرم چیست؟ چه کاری سعی در انجام آن دارد؟ به عنوان مثال، اجازه دهید مثالی از یک فرم رایج که در ایالات متحده استفاده می‌کنیم برای شما بیاورم، و مطمئنم که این در جاهای دیگر نیز صادق است، و آن یک لیست مواد غذایی است. با نگاهی به این چهار ویژگی، اگر یک لیست مواد غذایی را در نظر بگیریم، ساختار آن را متوجه خواهید شد، لیست مواد غذایی ساختار منحصر به فردی دارد. شامل روایت و توضیح نمی‌شود، معمولاً صرفاً لیستی از اقلام است که ممکن است توضیح بسیار محدودی داشته باشد، اما فقط لیستی از اقلام با دستور زبان بسیار کم است، یا دوباره، بدون نثر یا روایت بلکه فقط یک لیست ساده است که گاهی اوقات بسیار طولانی از اقلام است.

ژانر چنین ساختاری، یک لیست مواد غذایی خواهد بود، این برجسب، این برجسب ژانری است که ما به این نوع فرم می‌دهیم که به سادگی لیستی از اقلامی را که فرد می‌تواند در یک فروشگاه مواد غذایی خریداری کند، به ویژه اقلام غذایی، ارائه می‌دهد. مورد سوم، محیط، محیط یک فروشگاه مواد غذایی است. همانطور که به فروشگاه مواد غذایی می‌روم، یک لیست ایجاد می‌کنم و بنابراین محیط، سفری به فروشگاه مواد غذایی برای خرید مواد غذایی برای هفته یا ماه آینده یا هر چیز دیگری است.

و در نهایت، هدف صرفاً یادآوری این است که وقتی به فروشگاه می‌روم چه چیزی بخرم. و به همین ترتیب، فرم‌ها را می‌توان به این صورت بررسی کرد، حتی در عهد جدید قدیم. بنابراین، برای مثال، در مورد مزامیر، چیز جدیدی نیست که انواع مختلفی از مزامیر وجود دارد.

حتی در سطح بسیار ابتدایی، شما یاد می‌گیرید که مزامیر ستایش، مزامیر سوگواری و غیره وجود دارد. یک مزبور بسیار رایج، و این مزامیر همگی در زندگی عبادی ملت اسرائیل پدیدار می‌شوند و در محیط‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گرفتند. یک مزبور بسیار رایج، یک سوگواری است، یک مزبور سوگواری

، ساختار بسیار رایجی دارد، اکثر آنها ساختار مشترکی دارند، شروع، شماره یک، با دعا به درگاه خدا. شماره دو خود مرثیه، که اساساً توصیفی از بد بودن اوضاع یا بد شدن آن است. سپس شماره سه، ابراز اعتماد به نفس. توسط سراینده مزامیر.

شماره چهار، یک درخواست. و سپس شماره پنج، که اغلب به یک نذر ختم می‌شود، جایی که مزمورنویس به خدا قول می‌دهد که دعایش را مستجاب کند. نوع جالب دیگری از مزمور، مزامیر مقدماتی است.

مثالی از این موضوع در مزمور باب ۱۵ وجود دارد. اگرچه، باز هم، تعدادی از این موارد وجود دارد، اما به نظر من، مزمور باب ۱۵ نمونه جالبی از یک مزمور تازه وارد ارائه می‌دهد. این‌طور شروع می‌شود: ای خداوند، چه کسی می‌تواند در معبد تو ساکن شود؟ چه کسی می‌تواند در کوه مقدس تو ساکن شود؟ کسی که بی‌عیب راه می‌رود و آنچه را که درست است انجام می‌دهد، کسی که حقیقت را از قلب خود می‌گوید، هیچ تهمت بر زبانش نیست، کسی که به همسایه خود بدی نمی‌کند و به ممنوع خود تهمت نمی‌زند، کسی که از انسان پست بیزار است اما به کسانی که از خداوند می‌ترسند احترام می‌گذارد، کسی که حتی وقتی به ضررش تمام می‌شود، به سوگند خود وفا می‌کند، کسی که پول خود را بدون ربا قرض می‌دهد و عروس بی‌گناه را نمی‌پذیرد.

کسی که این کارها را انجام می‌دهد، هرگز متزلزل نخواهد شد. و توجه کنید که این مزمور چگونه ساختار یافته است. با سؤالی از سوی عبادت‌کننده در شماره یک آغاز می‌شود: پروردگارا، چه کسی می‌تواند در معبد تو ساکن شود؟ چه کسی می‌تواند در کوه مقدس تو ساکن شود؟ و سپس بقیه مزمور از دو تا پنج، پاسخی به آن سؤال در قالب شروطی برای ورود به معبد و ورود به کوه مقدس خدا است.

بنابراین، زمینه این امر می‌تواند ورود واقعی عبادت‌کنندگان به معبد باشد، زیرا آنها برای پرستش خدا آمده بودند. بنابراین، هدف این خواهد بود که الزاماتی را برای کسانی که برای شرکت در عبادت به معبد نزدیک می‌شوند، تعیین شود. شکل رایج دیگری که می‌توانید خارج از مزامیر پیدا کنید، اما این را به ویژه در ادبیات نبوی می‌بینید، چیزی است که به عنوان روایت عهد عتیق شناخته می‌شود، که به ویژه در ابتدای برخی از پیامبران یافت می‌شود.

اما یک مثال جذاب دیگر در فصل‌های اولیه کتاب خروج در زندگی موسی وجود دارد. روایت دعوت نبوی اساساً روایتی از ظهور و مواجهه خداوند با فردی در تاریخ اسرائیل، یک پیامبر یا شخصی مانند موسی، و

مأموریت دادن او و فراخواندنش به خدمت بود. و وقتی شروع به مقایسه روایت‌های دعوت می‌کنید، به نظر می‌رسد که ساختار مشترکی وجود دارد و جالب است.

شما یکی را در اشعیا فصل ششم پیدا می‌کنید. یکی دیگر را در حزقیال فصل‌های اول و سوم پیدا می‌کنید. همچنین، همانطور که اشاره کردم، یکی را در سه فصل اول کتاب خروج نیز پیدا می‌کنید، جایی که خدا بر افراد ظاهر می‌شود و آنها را برای خدمت فرا می‌خواند و مأمور می‌کند.

حال، به نظر می‌رسد ساختار روایت فراخوان عهد عتیق شامل تقریباً همه یا اکثر موارد زیر است. مورد اول، رویارویی با خدا، جایی که خدا روبرو می‌شود و خدا بر شخص ظاهر می‌شود. مورد دوم، مأموریت خدا است جایی که خدا در واقع پیامبر یا شخص را برای فعالیتی خاص یا خدمتی خاص مأمور یا فرا می‌خواند، و به دنبال آن مورد سوم، اعتراض پیامبر.

پس اشعیا را به یاد دارید، وای بر من، من شخصی ناپاک لب هستم. حتی به طور گسترده‌تر در روایت خروج وقتی خدا موسی را مأمور می‌کند، او با مجموعه‌ای از پاسخ‌ها، مجموعه‌ای از اعتراضات، نه فقط یکی، مطرح می‌شود. سپس اعتراضات با اطمینانی از سوی خدا، شماره چهار، دنبال می‌شوند که بر اعتراض غلبه می‌کند.

و سپس شماره پنج، یک نشانه داده می‌شود. و به ویژه دعوت موسی در خروج اول تا سوم شامل همه آنها می‌شود. نکته جالب اینجاست که این نشان می‌دهد که مأموریت موسی، مأموریت یک پیامبر است.

موسی به عنوان پیامبری دیده می‌شود که اکنون توسط خدا فراخوانده و مأمور شده است. در این صورت، شاید زمینه داستان، الزام باستانی برای پیامبران جهت نشان دادن اعتبارنامه‌هایشان باشد. و در این صورت هدف روایت دعوت نبوی، تأیید پیام و فعالیت نبوی خواهد بود.

بنابراین هر کاری که موسی انجام می‌دهد و می‌گوید، هر کاری که اشعیا انجام می‌دهد یا می‌گوید، یا هر کاری که حزقیال انجام می‌دهد، اکنون اعتبار یا اصالت دریافت می‌کند، زیرا به یک روایت فراخوانی، یک مأموریت از جانب خدا برمی‌گردد. بنابراین اینها نمونه‌هایی از چگونگی عملکرد نقد فرم در تعدادی از متون عهد عتیق با شناسایی فرم‌های مجزا و بررسی ساختار آنها، ژانر فرم، زمینه آنها، زمینه‌ای که ممکن است باعث ایجاد چنین فرم‌هایی شده باشد، و سپس عملکرد یا قصد آن فرم‌ها می‌تواند هنگام نگاه کردن و تلاش برای درک متن کتاب مقدس روشن‌تر باشد. در عهد جدید، به نظر می‌رسد نقد فرم کمی متفاوت از عهد عتیق توسعه یافته است.

اما نقد شکلی در عهد جدید معمولاً با سه جنبه همراه بود. و نقد شکلی در عهد جدید، بسیار شبیه به نقد منبع، توسعه یافت، اول از همه، آغاز آن در انجیل‌ها، به ویژه متی، مرقس و لوقا در انجیل‌های هم‌نوا بود. و نقد شکلی اغلب بیشتر با مسائل تاریخی، تاریخی بودن انجیل‌ها، تاریخی بودن گفته‌های عیسی و کارهایی که او انجام داد، گره خورده بود.

اما در انجیل‌ها، نقد شکلی، به ویژه در آغاز خود در انجیل‌ها، سه جنبه مختلف را شامل می‌شد. اول، نقد شکلی بر شکل‌ها، شکل‌های گسسته‌ای که در انجیل‌ها یافت می‌شود، متمرکز بود و سپس محققان اشکال مختلف را برچسب‌گذاری می‌کردند، مانند داستان یک اعلامیه، داستانی که در مورد کاری که عیسی انجام داده یا گفته است و با یک گفته یا اعلامیه به اوج خود می‌رسد، یا داستان‌های معجزه‌آسا، یا گفته‌های عیسی یا پیشگویی‌ها، یا ضرب‌المثل‌ها، یا گفتمان‌ها. همه اینها برچسب‌های معمولی بودند که به اشکال مختلف موجود در سراسر انجیل‌ها داده می‌شد.

بنابراین اولین مرحله نقد شکلی، یافتن، شناسایی و برچسب‌گذاری اشکال مختلف موجود در انجیل بود. به عنوان مثال، در انجیل مرقس، انجیل مرقس، فصل ۲، و آیات ۱۵ تا ۱۷، فکر می‌کنم این متنی است که می‌خواهم، متی، فصل ۲، ۱۵ تا ۱۷. در حالی که عیسی در خانه لاوی شام می‌خورد، بسیاری از باجگیران و گناهکاران با او و شاگردانش غذا می‌خوردند، زیرا بسیاری از آنها پیرو او بودند.

وقتی علمای دین که فریسی بودند، او را در حال غذا خوردن با گناهکاران و خراجگیران دیدند، از شاگردانش پرسیدند که چرا با خراجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟ با شنیدن این حرف، عیسی به آنها گفت: «تندرستان به پزشک نیاز ندارند، بلکه بیماران. من نیامده‌ام تا پرهیزکاران را دعوت کنم، بلکه گناهکاران را.» این معمولاً توسط محققان به عنوان نمونه‌ای از داستان‌های موعظه طبقه‌بندی می‌شود.

به این داستان کوتاه توجه کنید که با یک جمله یا گفته‌ی عیسی پایان می‌یابد، و معمولاً با این شکل، تمرکز سپس بر گفته‌ای می‌شود که داستان را به اوج می‌رساند. بنابراین اولین هدف نقد شکلی در عهد جدید، به ویژه «Sitz im Leben» در انجیل‌ها، شناسایی و نامگذاری اشکال مختلف بود. دومین ویژگی نقد شکلی، شناسایی بود که اصطلاح آلمانی به معنای «محیط زندگی» است.

یعنی، زمینه‌ای که باعث پیدایش این شکل شده است، و معمولاً این زمینه چیزی در زندگی کلیسای اولیه بوده است. چه رویداد یا موقعیتی در زندگی کلیسای اولیه باعث پیدایش این شکل شده، این شکل را ایجاد کرده

است؟ فرض این است که این شکل برای چیزی مفید بوده است. فرض این است که نویسندگان فقط تاریخ محض نمی‌نوشتند، بلکه این شکل‌ها نشان می‌دادند که این ادبیات برای چیزی در زندگی کلیسای اولیه مفید بوده است.

بنابراین تلاش نه تنها شناسایی و برجسب‌گذاری فرم، بلکه شناسایی زمینه، چیزی در زندگی کلیسای اولیه بود، این پرستش است، چه در تضاد با آموزه‌های نادرست باشد، چه با یهودیت، یا چیزی که زمینه‌ای در کلیسا، آموزه‌های کلیسا که باعث ایجاد این فرم شده است. و در نهایت، عنصر سوم نقد فرم، تاریخ انتقال بود.

یعنی، مرحله شفاهی. این شکل، باز هم، در کلیسای اولیه در محیطی پدید آمده و سپس به صورت شفاهی منتقل شده تا زمانی که در متن کتاب مقدس گنجانده شود. و بنابراین، نقد شکلی، این مرحله شفاهی را مطالعه می‌کند.

این [مطالعه] تغییرات ایجاد شده، توسعه این شکل تا زمان ورود به متن کتاب مقدس را بررسی می‌کند. انتقال این شکل‌ها را ردیابی می‌کند. احتمالاً از بین این سه مورد، برای تفسیر و هرمنوتیک کتاب مقدس، به نظر من پربارترین این سه مورد، توانایی شناسایی شکل و نه فقط برجسب زدن آن به خاطر برجسب زدن، بلکه شناسایی شکل به روشی است که برای تفسیر و درک متن کتاب مقدس مفید باشد.

برای مثال، اگر چیزی را به عنوان یک داستان اعلام عقیده تشخیص دهیم، تمرکز آن، تمرکز تفسیر من بر روی جمله‌ی اوج‌گیرنده خواهد بود. این نوع جمله، نکته‌ی اصلی را بیان می‌کند. یکی دیگر از جنبه‌های جالب شناسایی فرم‌ها و نقد فرم این است که به ما کمک می‌کند بخش‌های بزرگ‌تری از متن کتاب مقدس را درک کنیم.

برای مثال، در متی باب‌های ۸ و ۹، به نظر می‌رسد که بخش طولانی‌ای وجود دارد که نه چندان بر اساس ترتیب وقوع وقایع، به ترتیب زمانی مرتب شده است، بلکه به نظر می‌رسد که باب‌های ۸ و ۹ بر اساس یک شکل رایج، یعنی داستان‌های معجزه، مرتب شده‌اند. تمام باب‌های ۸ و ۹ متی صرفاً مجموعه‌ای از داستان‌های معجزه است، به طوری که به نظر می‌رسد نقد شکلی، منطقی برای نحوه‌ی چیدمان متی ۸ و ۹ ارائه می‌دهد. در جلسه‌ی بعدی، می‌خواهم به بحث و گفتگو در مورد نقد شکلی ادامه دهم.

به طور خلاصه، این بحث را جمع‌بندی می‌کنیم و به مثالی از تمثیل‌ها و انجیل‌ها و اینکه چگونه این نوع نقد می‌تواند به ما در درک چگونگی عملکرد تمثیل‌ها و نحوه‌ی خوانش آنها کمک کند، می‌پردازیم. سپس به سومین

نوع نقد، از این نوع سه‌گانه که از نظر تاریخی و منطقی توسعه یافته است، خواهیم پرداخت و آن نقد ویرایشی است.